

شیخ الاسلام گفت این آیات مجنون راست نه ششلی با ماوی
انکارند ششلی عبد الرحمن خراسانی را گفت با خراسانی هل را بیت غیر نشینا احد
یقول الله قط فقال فقلت وما رايت الشبلی یوما یقول الله قال غیر الشبلی معیا
علیه عبد الرحمن خراسانی گوید که شخصی بدرستی ششلی آمد و نزد ششلی فر
در آمد سر برهنه و پای برهنه گفت اگر میخواهت ششلی را گفت نشنیدی
که مات کافر انا لرحم الله شیخ الاسلام گفت که نفس لم میگفت وقتی جمع در خانه
و ی بود نند آفتاب تکریمت دید که در وقت نزدیکت گفت وقت نماز است پس
و نماز دیگر بکنارد ند ششلی بخندید و گفت چه خوش گفته است آنکس که گفت
شعر لست ایلوم من عشق صوفی **شعر** فلا دری علاء من عشای
فدیکر سیدی اکل و شربی **شعر** و وجهک ان را یک شفقه بائی **شعر** و یکرا این
طایفه گوید که در مسجد مدینه مرجفقه ششلی پستان او سا بل با بخار سید
ومی گفت یا الله یا جواد ششلی آه کشید و گفت چگونه تو ام که حق با سنجانه بچود
ستایم و مخلوقی در مصلح مخلوق میگوید **شعر** تو بود سلطان گفت سخن لوانه
از انقباضا لرحبه انا مله **شعر** ترا اذما جینه منهللا **شعر** کار قطبیه الک
انت سانله **شعر** ولولہ یکن و فقه غیر و حه مجارها نلیتة الله امه هو الخیر
من الی التواجی ثبیته **شعر** فلیتہ المعروف و الجود سا حله بعد ان بکریت و
بل یا جواد فانک اوجدت لنا احواح و بسطت لناک الهمم ثم مقتت بعد ذلك

انواع ششلی هرگز بدی گوید غیر ششلی که گوید
گفته است در جواب گفت که هرگز ششلی را
ندیدم که گوید الله چون چیزی گفت ششلی
بروی در آتاد و بهوشش بن جواب و او خنجر
دارد اول آنکه گفتن الله روحی که مالیک
ششلی بدیدم روی آنکه ششلی را در میان
ندیدم
تو در وسط او ششلی بود که گفت
که برقی که او بخواهد که فرام آرد
کن از کشتن و اجابت کند و فرام
ناید **شعر** ترا اذما لای معی در وقت که
مطلب آن بودی منی ویر کشاد روی
و مشط بر ششلی که کو ساقی بوی در حق
طالب آنی و لولہ یکن و فقه غیر و حه
و گفت تا شد عواحد عیشد حرف
طایفه فریاد بیکه صاحب ایتد و همای
از خدای برسد و درین وقت چیزی
نظا شد **شعر** هرا لعی منی در وقت آن
هر وقت از هر طرف روی در آنی ششلی
منی خانه و انعام وی خصیعت در
طریق جرح وی در راست و در پایا
ساخت سبکی بدلی وی عطا است و بجه
فرا بخشیدت و مسامح و کما که ما ششلی
سود بخشش است

بلای معنی از ششلی علی الاطلاق موجود کردی حواص و دستها را وسط کردی و همتهای با حواص
بهر هر کسی عیب است بعد از خود چیزی گفت بعد از آن منت نهادی بر چند طایفه که مستحق
شدند از مردم و آنچه در دست ایشانند زیرا که عیشد هر عیشد زوی و مختلش ایشان
متناهی و عیشد ترا نهامت فی و بوصف ذوقی آن پس هموزاد ازین خطا بود **شعر** راست در روی
جواد ایملو اکلی جواد و به تمام من جواد معنی بخشیده که مال و غالب است هر چند که جواد

علی اقرار با لاستغناء عنهنم و عتافی ایدیم بک فان الجواد کل الجواد فانه یعطون
عن جود و وعطاک لک لا یجد له ولا صفة فیما جواد یعطون کل جواد و به جواد من جواد
ششلی گفته در نقیب بر قولہ تعالی فل المؤمن منین بعضنا من بعض ما من انصار هنر انصار
الرة و من عن المحار و انصار القلوب عتافا سوی الله تعالی گفته اند که وی ششلی
کسی میگفت انجبار عشره بدلائق فباوی کرد و گفت اذ کان الخیر عشره بدلیق
و یکینا شروی گفته که وقتی عهد کردم که بخورم و مکران حال ان در سپاه باها
بیکشتم تا با بخری رسید دست دراز کرد و مکه بخورم از انان بخریب
آزاد اند که عهد خود را نگاه دار و ان من بخور که من مملکت بهمودی مار زوی
بر رسیدند که کدام چن عجب ترا ست گفت دل که خدای خود را نشناخته در حق
عاصی شود بیکه بیوری گوید خاد مششلی که نزدیک وفات خود گفت بر من بیای
مظله است و چندین هزار در بر برای صاحبان صدقه داده ام و هو نیز بر من
هیچ شغل انان کران تر نیست و هم بیکه گوید که درین ستیاری گفت که مرا وضو ده
و ضو دادم و تحلیل خیمه فراموش کردم زبان وی گرفته بود دست را گرفت
و میان خیمه خود دل آورد پس جان بدار بیکرا نیز کران آرا شنید گفت چه گوید
دردم روی که در آخر عمر باری از اناب شریفینا زوی فوت نشد و هم بیکه گوید که
روز جمعه در ان بیماری خفتی شد گفت بمجید جامع میوم و بیکه بر دست من
کرده بود و میرفت سردی در راه ما را بلبش آید شنید گفت بیکه گفت بیایست

تالی که در دستها را وسط کردی و همتهای با حواص
بهر هر کسی عیب است بعد از خود چیزی گفت بعد از آن منت نهادی بر چند طایفه که مستحق
شدند از مردم و آنچه در دست ایشانند زیرا که عیشد هر عیشد زوی و مختلش ایشان
متناهی و عیشد ترا نهامت فی و بوصف ذوقی آن پس هموزاد ازین خطا بود **شعر** راست در روی
جواد ایملو اکلی جواد و به تمام من جواد معنی بخشیده که مال و غالب است هر چند که جواد

ششلی نام من انصار است که در دستها را
تالی که در دستها را وسط کردی و همتهای با حواص
بهر هر کسی عیب است بعد از خود چیزی گفت بعد از آن منت نهادی بر چند طایفه که مستحق
شدند از مردم و آنچه در دست ایشانند زیرا که عیشد هر عیشد زوی و مختلش ایشان
متناهی و عیشد ترا نهامت فی و بوصف ذوقی آن پس هموزاد ازین خطا بود **شعر** راست در روی
جواد ایملو اکلی جواد و به تمام من جواد معنی بخشیده که مال و غالب است هر چند که جواد